

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مقدمة باللغة العربية

الحمد لله رب العالمين . الصلاة والسلام على خير المرسلين ، سيدنا

محمد عليه افضل الصلاة و اتم السلام ، وعلى آله و صحبه الطيبين الطاهرين

و بعد

يسعدني أن اقدم كتاب ضوء اللمعات بصائن الدين على تركه الاصفهاني

بين يدي تارسي اللغة الفارسية و آدابها .

و قد آثرت أن أجعل الكتاب كله باللسان الفارسي حتى، تثمر الفائدة

المرجوة منه و هو التعريف بالادب الفارسي باللسان الفارسي . و هذه هي

المحاولة الثانية التي سيقمتها بنشر ترجمات سلمان الساوجي محققة عن طريق

دار المعارف في سنة (١٩٨١م).

هذا بالاضافة الى انني عرفت بشيء من التفصيل بصائن الدين على تركه

الاصفهاني في كتابي السابق رسالة شق القمر و بيان الساعة ، ترجمة و دراسة

و قد بدأت هذا الكتاب بمقدمة عرفت فيها بصائن الدين (٧٦هـ - ٨٦٦ هـ)

و انتاجه ، و ذلك باختصار شديد ، ثم تحدثت عن ضوء اللمعات الذي شرح

فيه صاحبنا كتاب اللمعات الذي افه فخر الدين العراقي الشاعر الصوفي

القلندر المشهور المولود في همدان ، و المتوفى في سنة ٦٨٨ هـ ، و المدفون

في دمشق بجوار ابن عربي . و قد وضع صائن الدين شرحه بالتماس الطلبة .

ثم تحدثت بعد ذلك عن كتاب اللمعات ، فبينت مصادره و الجيوسود

التي بذلت في شرحه ، و من بينها الكتاب الذي بين أيدينا .

ثم عرفت بالنسخ الخطية التي اعتمدت عليها في التحقيق ، و هم

نسختان تعتبران من انفس النسخ الخطية، و اقدمها التي تمكنت من العثور عليها

حيث ان النسخة الاولى التي عثرت عليها ، و هي ضمن مجموعة مخطوطة
محفوظة بدار الكتب المصرية تحت رقم ه مجاميع فارسي طلعت ، و هي
مخطوطة شي سنة ٨٦٤م و هي مذكورة بفهرس المخطوطات الفارسية المحفوظة
بدار الكتب المصرية .

أما النسخة الثانية ، فقد ذكرها الاستاذ نصر الله الطرازي تحت عنوان
(شرح اللمعات) مجهولة المؤلف ، و لكنني ارتببت في أمرها فرجعت الي
النسخة الخطية ، فوجدتها نسخة أخرى من ضوء اللمعات ، فطلبت تصحيحها ،
ولما قابلت النسختين ، وجدت في هذه النسخة خرما من اللمعة رقم ١١ الي
اللمعة ٢٦ . وهذه النسخة مخطوطة سنة ٨٤٤ هـ . بمدينة هراة و هي أقدم من
النسخة الأولى ، و نظرا للخرم الموجود بها ، فقد اعتدبتها النسخة الثانية
و رمزت للنسخة الأولى بالرمز (أ) و للنسخة الثانية بالرمز (ب) .
و بعد ذلك قابلت النسختين ، و اثبتت الاصول في المتن ، و الاختلاف
في الهامش . ثم خرجت الآيات القرآنية ، و الاحاديث النبوية الشريفة التي
وردت في النص . كما قمت بالتعليق على ما يحتاج الي تعليق . ثم ذكرت
في النهاية أسماء المصادر و المراجع التي استفدت منها في كتابة المقدمة
و التحقيق .

و أرجو ان اكون قد وفقت في هذا العمل و أتمني من الله العلي الكريم
ان يوفقني مقبلاني اخراج أكبر قدر ممكن من هذا السرائر الاسلامي العظيم
الحبيسر اغلفة المخطوطات . فسبحانه و تعالي خير موفق و معين .
د . شعبان ربيع طرطور

کتاب حاضر، ضوء اللغات ابن اول بارست که طبع انتقادی منتشر گردید.

بید

شرح احوال و آثار ضامن الدین علی ترکه :

مختصراً باید گفتیم که او خواجه سید ضامن الدین ابو محمد علی بن افضل الدین محمد بن صدر الدین ابو حامد محمد ترکه (۱) از اهل اصفهان و عرفای عصر شامرخ است، وی منتسب به خاندان ترکه در اصفهان است که در قرن هشتم و نهم و دهم بر گزیده علم از آن بظهور رسیده اند. ولادت او در اصفهان در حوالی ۷۶۱ هـ - بود (۲). و وفات او در هرات بسال ۸۳۰ هـ (۳) چنانچه صاحب حبیب السیر می گوید، ولیکن بهار می گوید که نسخه ای صحیح خطی که نزد او در سال ۸۲۶ هـ ضبط کرده است، و باید صحیح باشد (۴). ولیکن سعید نفیسی می گوید: رحلت وی را در ذی شنبه ۴ ذی حجه یا ۱۴ ذی حجه ای ۸۱۴ هـ نیز ضبط کرده اند. ۴ ذیحجه ای آن سال شنبه و ۱۴ سه شنبه بوده، و ممکنست شب پیش از ۱۴ در گذشت باشد (۵).

ضامن الدین در علوم معقول و منقول و تصوف عالی و علوم قدیمه و غربیه چون علم نقطه و علم حروف و علم اعداد و جفر و مانند این علوم و در باب آثار و نوشته هائی دارد.

ضامن الدین در ابتدا برادر بزرگ خود که از فقها و مفسران متشرع

بوده است بتحصیل علوم پرداخته پس از آن پانزده سال بامر برادرش بگردش در عالم و تحصیل علوم مختلف از اهل علم و دانش از بزرگان جیهان مأمور گردید، و بسفر شام و حجاز و مصر رفته است، و در مصر مدت

در خدمت سیح سراج الدین بولسیدی ندمد درده است . و پس از بازگشت از عراق در سال ۸۰۷ هـ . خیر مرگ امیر تیمور شنید ، و در اصفهان منزوی گردید . و پس از کشته شدن پیر محمد که در سال ۸۱۲ هـ . روی داد ، و حکومت میرزا اسکندر برادرش ، صائین الدین در خدمت میرزا اسکندر می بود ، و در اصفهان درد با روی مقرب می زیست . بعد از آنکه اسکندر بر شاهرخ در سنه ای ۸۱۷ هـ . طغیان کرد ، و شاهرخ اصفهان و فارس را محصور ساخت . صائین الدین باز طریق انزوا گزید ، لیکن بسبب آنکه در عداد نزدیکان اسکندر بوده است ، از کید اعدا ایمن نبود بنابر این دوسفر از اصفهان بخراسان رفت . و در سفر دوم منظور شاهرخ قرار گرفت و بقضاوت ولایت یزد مقرر گردید . در این موقع بازار کید پد اندیششان و خبث ایشان برکنار نماید (۶) .

و ظاهراً بعد ازین در ۸۲۰ م در شهر هرات روز جمعه بر در مسجد احمد لرنام میرزا شاهرخ رازخم کارد زد و کاری نیفتاد و شفا یافت ، در نتیجه این حرکت احمد لرفورا کشته شد و بعد نباشد به بینند که محرك او بوده است ؟ . معلوم است با کشته شدن قاتل چگونه می توان حقیقتی را معلوم کرد ، بدین سبب هر کس با هر کس غرضی داشت و گروهی از مردمان ذیقیمت در این بهمت درو شدند و جمعی بزرگان منکوب گشتند (۷) و یی را بزبان فارسی و عربی در علوم مختلف ، و مخصوصاً در حکمت و تصوف مؤلفات بسیار است ، شمار آن حوالي ۲۲ بزبان فارسی و عربی است (۸) از آن ضوء اللغات که موضوع کتاب ما است .

تهریب بلغات عربی و شروح آن

لمعات ، رساله ای در تصوف ، شامل تعلیمات محیی الدین بن العربی

این کتاب را فخر الدین ابراهیم حمدانی متخلص بعراقی در قونیه پس از آن که بخدمت شیخ صدر الدین قونیوی رسید، و در مجلس او به بحث درباره ای فصوص الحکم پرداخت، تألیف کزوبر شیخ عرضه داشت.

فخر الدین عراقی (ف ۶۸۸هـ) در دیباجه ای لمعات می گوید: اما بعد این کلمه ای چند در بیان مراتب عشق بر سنن سوانح (سوانح العشاق تألیف أحمد الغزالی ف ۵۲۰هـ) بزبان وقت املاء کرد. و یکی از فصول سوانح اینست که معشوق بهمه حال خود معشوق است پس استغنائی، صفت اوست و عاشق بهمه حال خود عاشق است، پس افتقار صفت اوست عاشق را همیشه معشوق دریابد پس افتقار همیشه صفت اوست، و معشوق راهیچ چیز در نمی یابد که خود را دارد لا جرم صفت او استغنا باشد.

بیت

همواره تودل زبوده بی معذوری
 غم هیچ نیازموده بی معذوری
 من بی تو هزار شب بخون ریودم
 تویی توشبی زبوده بی معذوری^(۹)

لمعات مشتمل بر ۲۸ لجه است حاوی نظم و نثر عربی و فارسی، و شروح

آن همچنین است :-

- ۱ - شرح صائِن الدین علی ترکیه، بنام ضوء اللمعات، و این موضوع کتاب حاضر صائِن الدین از شرح او در سنه ۸۱۵هـ فراغت شد.
- ۲ - شرح درویش علی بن یوسف کو کهری در قرن نهم هجری.
- ۳ - شرح عبد الرحمن جامی در زمان سلطان حسین بایقرا به دستور امیر علیشیر نوائی شرحی بر آن نوشته، و آن را أشعة اللمعات نامیده است، و جامی آنرا بال ۸۸۱هـ.

- ٤ - شرح برهان الدين عبد الله خفلاتي شاعر قرون نهم هجري
- ٥ - شرح الشيخ بار علي شيرازي موسوم به اللمحات في شرح اللمعات (١٠)

- (١) سعيد نفيسي: تاريخ نظم و نثر در ايران و درزيان فارسي طهران ١٣٤٤هـ. ش. ص. ٧٧٩. تكمله اي صفحه اي ٢٧٤.
- (٢) رسالة شق القمر و بيان الساعة، تاليف عاثن الدين، ترجمه ودراسة صاحب اين كتاب، سوهاج ١٩٨٧م. ص ١٢.
- (٣) خواند مير: حبيب السير، تهران ١٣٢٢هـ. ج١ ص ١٠٩.
- (٤) محمد تقي بهار: سبك شناسي، تهران ٢٥٢٥ شاهنشاهي ج١ ص ٢٢٥.
- (٥) سعيد نفيسي ص ٧٧٩، تكمله ص ٢٧٤.
- (٦) بهار ج ٢ ص ٢٢٩ ، ٢٣٠.
- (٧) سبك شناسي ج ٢ ص ٢٢٢.
- (٨) رسالة شق القمر و بيان الساعة، ترجمة ودراسة صاحب اين كتاب ، ص ٢٥.
- (٩) مولانا عبد الرحمن بن احمد جامي: فجات الانس من حشرات القدس بتصحيح و مقدمه و پيوست مهدي توحيد پور، تهران دت. ص ٢٧٤.
- (١٠) ذبيح الله صفا: تاريخ ادبيات در ايران، ج٢ ب ٢، تهران ٢٥٢٥ شاهنشاهي ص ١١٩٧، ١١٩٨.

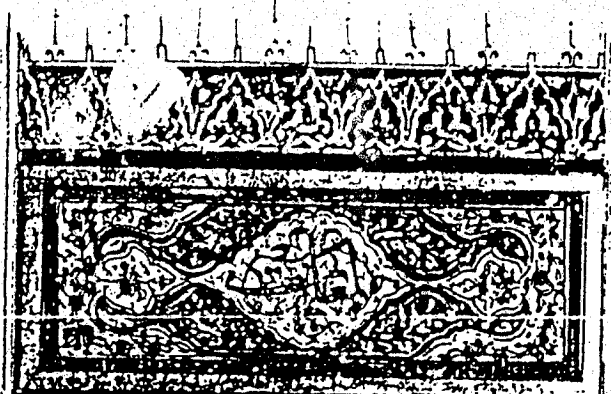
نسخه هاي خطي که در تصحيح بکار رفته عبارت از دو نسخه است ، همه متعلق بکتابخانه اي ملي مصر در قاهره .

۱ - نسخه بخط فارسي خوشي ، بخط محمد بن حاجي حسن سلخرشاه ، اينرادر روز شنبه ۷ ذي الحجة سنة اي ۸۱۶م - تمام کرد ، ضمن مجموعه ازنق ۴۵ تا ۸۱ ظ . اين نسخه خيلي نفيس است . اين مجموعه بربنج ناممه شامل است . صفحه اي آغازمه نامه جدول کشيده و مذهب است ، و بنقشهاي و حلية هاي آراسته شده است ، ۱۴ سطرا ، اندازه ۱۷ × ۱۰ . اسم متعلق بکتابخانه اي ملي مصر بشماره ، مجاميع فارسي طلعت ، نشان اين (ا) است .

۲ - نسخه اي نيگر بخط فارسي خوشي نوشته شد ، در سنه اي ۸۴۴م - در هرات . ضمن مجموعه ازنق ۱۲۸ و تا ق ۱۴۲ ظ ، وليکن چندها ازيرگهاي اين گم است . صفحات اين بازورنگ سبز جدول کشيده است . متعلق بکتابخانه اي ملي مصر بشماره ۳۲ مجاميع فارسي طلعت ، و نشان اين (ب) است .

تصحيح کتاب و گارهاي مصحح :

- ۱ - تصحيح اغلاط نسخها .
 - ۲ - رفع نواقص نسخها ، و تکميل متن .
 - ۳ - آيات قرآني و احاديث نبوي تخریج شده .
 - ۴ - تأليف مقدمه .
- من بود اجمالي کاريهاي که من بر روي کتاب انجام داده ام خدا را شکر مي کنم که توفيق يافتم تمام عمء اللمعات عمائن الدين را در دسترس طالبان بگذارم .



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ ۝ و بیست و نهم
 سپاس و ستایش پروردگاری را که بر تویی از بلعایت
 جلالت آفتاب جمالی خاتمی از مشرق آدمی تا بان ساسا
 تا میر ذریع از فروغ انوار کائنات بجز رسیدی رسیدن از آن
 عالمی را روشن گردانید را ستمای کرد. اللهم صل علی
 و علی آله کما ذکرکنا لذا که درین وسیع عن ذکرکنا العافلون
 پوشید نماز که پویندگان شاه راه کمال آفرینش و
 جویندگان کوسر دانش و پیش هر یک از انجام زوینش
 نشانی نموده دارند استعداد خود عبا رسته گذاشته تا
 نوزاد پستگان زمان آخر از دانش هر یک نموداری

آغاز نسخه ای ۲

این بزم خانه نیست و بر کوفین که در عالم کون که
 بیفتات حرکات متوجه در زمانه اظهارند همه
 مطربان این بزم جمعیت من اند و در اطرب می آرد
 نوا این الحمد لله الی آخره یعنی سپاس خدا را بر آن
 که در اصدغ سان در بحر معرفت خود جای داده است
 که اگر زبان اظهار باز میکند بر میگردد و از آب حقایق
 آن و همه عالم از آن خبر می یابند و اگر دمان برسم می
 نند و در اندرون میگردد و از کربت و اندوه آن پلای
 میگردد و بیست مشکل همه اینست که ما مشکل
 گشت نتوانیم و نمیشن نتوانیم ۱ تم ضد اللغات
 بالتماس الطلبة و غیر ذلک من الاشارات
 بتوفیق الله منیض الکالات
 فی شهر رجب سنه خمس عشر و ثمانیة و الصلوة علی محمد
 منع السعادات و علی آل و اصحابه اجمعین م

بایان نسخه ای ۲

بسم الله الرحمن الرحيم و بسم الله

سپاس و ستایش پروردگاری که بر تو ای از لغات طلائع است
خانی محمدی از مشرق آدمی تا این ساعت تا سر ذره از وقوع انوار
کمالش جویشیدی سید و از ان عالی اروشن گردانند و راه نمود
انتم صل علی محمد و طایفه او که ذکره ان اگر درین و سنی من ذکره انما فلون
پوشیده و مانند که بودند کان شاه راه کمال افیش و جویند کان کوسر
دانش و پیش هر یک از اجام کمال و ش جویش نشان نموده اند
باز فک است و در عبارات کتب و کتب که در زمان خرد از
دانش هر یک نموده ای باشد و از سبکی کلمات ایشان انود جی بر این
در روز باز از جمعیت که محک تجربه کمال خسی در بیان او در تفاوت
زیر هر یک از اجاطار میشود نند ما را بود اما که عباری که بر
تا بر صومعه داران بی کاری گیرند و از جمله شیخ فخر الدین عسکراتی
بعد از آنک شیخ صدر الدین تونوی رسید و از او کتاب فصوص حکم
شدند مختصری نوشت و از پر تو انوار ان جوامع معارف و فصوص حکم
شدند بقدر استند او خود در رسالت زبان بیان کرد و از لغات

آغاز نسخه ای " ب "

م
(۷۹)

سیدارم سم منت مردند یک انضای اریم و لیکن در یک بن طاهر سید
 و این سخن تماشای از عکس است پیش منظرین خانیچه در جایش نخبین شده
 من کل منی لطیف الی آخره یعنی اسباب بزم حمیت ^{مستطاب} نشان سیده و مینا و ماده
 چه از منی لطیف که در خجانه قابلیت بخوشش ادراک سیده قدیمی بگیرم
 پس در عالم منی که عبارت از خجانه است خمای همان معارف همه بر شراب این بزم
 خانه منت و سر کوبنده که در عالم کون بوقات حرکات تنوعه در زمره
 اظهار ندیم مطربان این بزم حمیت من اند و مراد طرب می آید
 الحمد لله الی آخره یعنی بسیار طار اران منت که مراد ضفوع سان در بر
 خود جای اوده است که اگر دیان اظهار بازی کند بر میگرد از آب همان
 آن در همه عالم از آن خبری باید و اگر دیان بر سر بند و در اندرون می که در
 گرفت و اندر آن هلاک میگرد و بسبب مشکل و پیوسته که تا بسبب خود را
 گشتن نتوانم و نغمه نتوانم تم ضو اللمعات بانساره الطلعه

غیر ذلک من الاشارات بوفیق الله یدعی الکمال انصحه
 والصلوة علی محمد منبع السادات
 و علی آله واصحابه خیر البریات

محمد عجم
 سلوة ساد

بایان نسخه ای "ب"

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و بِهِ نَسْتَعِينُ

سپاس و ستایش پرورد گاری را که پرتوی از لمعات جلالش آفتاب محمدی^(۱) را از مشرق آدمی تایان ساخت تا هر ذره ای از غرغ اشوار کمالش بخورشیدی ، و از آن عالمی را روشن گردانیده راهنمای کرد^(۲)

اللهم صل علیه^(۳) و علی آله کلما ذکره^(۴) الذاکرون و سہی عن ذکره^(۵)

الغافلون پوشید . نمازد که بویند گان شاه راه کمال آفرینش و جویند گان گوهر دانش و بینش مریک از انجام روش خویش نشانی نموده . و از نقد استعداد خود عبارتی^(۶) گذاشته تا ذو خواستگان زمان آخر را از دانش مریک نموداری / قه و در ا / باشد ، و از همگی کمالات ایشان انموذجی هر آینه در روز بازار جمعیت که محک تجربه ای کمال ختمی در میان آرد تفاوت مرتبه ای ، مریک از آنجا ظاهر شود^(۷)

بیت

نقدما رابود آیا که عیاری گیرند^(۷) تا همه صومعه داران بی کاری گیرند^(۸)

و از جمله شیخ فخر الدین عراقی بعد از آن که^(۹) بشیخ صدر الدین قونوی رسید و از او کتاب فصوص الحکم شنید مختصری او نبشت^(۹) و از پرتوانوار آن

(۲) ب . گردانید و راه نمود

(۴) ا . ذکرک .

(۶) ب . عیاری .

(۸) ا . گیرند .

(۱) در ا . ثبت نیست .

(۳) ب . اللهم صلی علی محمد .

(۵) ب . نموده اند .

(۷) ب . میشود .

(۹) ا . شست .

جوهر معارف بـفـصـوص حکـم لـمـعـه ای چـنـد بـقـدر اسـتـعـداد خـد و مـسـاعـدت زـمان
بیان کرد، و آنرا لغات / ق ۱۲۸ ظ د رب / نام نهاد، و بواسطه ای آنکه
چندی از اصول آن کتاب بـجـارت فارسی در سـلک بیان کشیده مقبول طبع
بیشتر طالبان شده است، و بی تکلیف بسی لطایف حقایق درودرجست .

بیت

چودر سنبل جرد آموي تاتار
نسیمش بوي مسك آرد ببازار

و درین وقت اشارت چنین رسید که این مختصر را شرحی نویسد
(۲) و بدستیاری بیان / ق ه ه ظ در / سرپوشیدگان خانواده ای توحید را که
در آن مختصر مجال جلوه ای آن نداشته بزیور بسط و هویدائی آراسته بـحـضـر
ملاحظه ای طالبان هوشمند رسانند، و چون مصنف درین رساله اختیار آن کرده
که باصطلاح "سوانح العشاق" شیخ احمد غزالی قدس سره سخن راند، و بطریقه
ای پسندیده وی آن درها را در رشته ای نظم کشد .

هر آینه واجب باشد که اولاً مقدمه ای بیان کرده شود، جهت تحقیق
این (۳) اصطلاح، و تبیین مآخذ آنکه (۴) از کجا، این اصطلاحات گرفته شده
از جوه مناسبات عقلی، و دلایل اصول نقلی تا بعد از آن در ترجمه ای نیباجه
و تحقیق آن شروع رود .

مقدمه

شک نیست که هر علمی که در صدد تألیف و ضبط می آرند اورا از موضوعی
که تحقیق احوال او کنند در آن علم از چگونگی او بحث و جست و چوکنند (۵)
ناگزیر خواهد بود چنانچه درین علم که از حقیقتی (۶) واحده بحث می کنند .

(۲) ب . نویسد .

(۴) ب . آنک .

(۶) ا . حقیقت .

(۱) ب . آنک .

(۳) ب . آن .

(۵) ا . چو .

۲۸/ او درب / که منزّه باشد از تمییز و سایر چیزها که موجود شده
در / ۵۶ / و در / هر عالم که هست از پرتونور اوست .

بیست

هر چه از کاینات گیرد رنگ جمله در خاک باش می بینم
و این حقیقت را هر طایفه ای از صوفیان بعبارتی یا اشارتی ازو نشان می
دهند و بعضی از متأخران کادرا بعشق تعبیر کنند چنانچه مصنف گوید .

بیست

عشقم که در دو (۱) کون مکانم بدیدنیست

عذتای مغربم که نشانم بدید نیست

ز آبرو و غمزه مرد و جهان صید کرده ام

منگر بدان که تیرو کمانم بدید نیست

و دیگر (۲) گفته :

بیست

عشقت که هم می است و هم جام عشقت می حریف آشام

و این اصطلاح از اصول نقلی و وجوه مناسبات عقلی مؤیدات دارد چه در

قرآن مجید وارد شده معنی دوستی بوجهی که شامل خدا و بنده است در

آیت کریمه ای : فسوف یأتی الله بقوم بحبهم و یحبونه (۲)

(۱) ا . دم .

(۲) ب . دیگری .

(۳) العائدة ۴ هـ .

یعنی (۱) البته زود باشد که بیارد (۲) خدای تعالی قومی را که خدایشانرا

دوست دارد، و ایشان خدا را (۳)، و در حدیث صحیح آمده است که چون داود علیه السلام ۵۶ ظ در ا / پرسید از خدای تعالی که خلق را از برای چه آفرید دی ؟

گفت: من گنج پنهان بودم دوست داشتم که ظاهر شوم، پس خلق را از برای آن آفریدم که ظاهر کردم و ۱۲۰ / و در ب / شناخته شوم، و عیسایرت حدیث اینست: کنت کنزاً مخفياً فأحببت أن اعرف فخلقت الخلق لأعرف (۴) و پوشیده نماز که درین حدیث مبارک اول نسبتی که بخود کرده جهت اظهار خود دوستی عشق است .

و اما مناسبت عقلی محتاج بذکر مقدمه ایست از اصول حکمت حکما هر حرکتی که هست اثبات کرده اند که او را از میلی ناچارست که بیشتر از آن حرکت بوده باشد تا آن حرکت در وجود تواند آمدن، و آن میسلت که سبب وجود حرکت می شود (۵) و او را بجهتی معین مخصوص می گرد اند، و جنبنده ای آن حرکت را بهمان صوب روان (۶) می کند چنانچه آتش هوا که ایشانرا میل ذاتی بطرف بلندی که جانب محیط است هست، چنانچه در جنگ بر هوا ظاهر می شود .

(۱) در ا . ثبت نسیت . (۲) ب . بیاورد .

(۳) ب . خدایرا .

(۴) اسماعیل بن محمد العجلونی: کشف الخفاء و مزیل الالباس عما اشتهر من

الاحادیث علی السنة الناس، حلب و القاهرة د . ت . ج ۲ ص ۱۹۱ .

(۵) ب . روانی .

(۶) ب . شود .

وقتی که در زیر آب آذرانگه/ ۵۷ و در ا/ دارند که او را میل بسوی بلندی است، و همچنین آب و زمین را نیز بسوی بستی و طرف مرکز میل طبیعی ذاتی دست چنانچه محسوسست، و آن میل ذاتی طبیعی که بی غلبه ای قاضی توی ساکن نگردد اثر عشقت که سرایت کرده.

بیست

طبایع جز کشش کاری ندانند حکیمان این کشش را عشق خوانند این قدر هست که چون حکما باصطلاحی^(۱) که ایشان بد آن سخن می گویند حرکت را بیش از چهار نوع که بالبعین حسست / ۱۲۰ ظ د ر ب / یا از رنگی بر رنگی کشتن وی یا از وضعی معین بوضع دیگر از جایی بجای اشارت^(۲) نمی کنند، و در مراتب دیگر اگر در می یابند بنامی دیگر می خوانند و لیکن^(۳) آن میل و حرکت از مبداء آفرینش تا منتها عالم آلاشی^(۴) و آمیزش موجود است و ثابت و اهل ذوق و یقین را این معنی روشن و مبین است.

رباعی (۵)

گر عشق نبود و غم عشق نبودی / چندین سخن نغز که گفتی که شنودی
گر باد نبود که سر زلف ربودی / و خساره ای معشوق به عاشق که نمودی

/ ۵۷ ظ د ر ا / هرگاه که این مقدمه روشن گشت معلوم شد، که آن شوران سر وجودی و اقتضای ذاتی که همه ای اعیان موجودات بغلبه ای میل او از قوت^(۶) بفعل آمده اند، بعشق که عیارت از غلبه ای محبت و میل است

(۱) ب : باصطلاح . (۲) ب : اثبات . (۳) ب : و لکن

(۴) - ر ب - ثبت نیست .

(۵) این رباعی از گفتار شیخ رکن الدین سمنانی (ف ۷۲۶ هـ) لطفاً کتاب

خواندن مناسب قوانین عقل و نقل است و پوشیده نماند که آن اقتضای ذاتی و سریان اصلی که اول اعتباریست که آن حقیقت مزده از تعین را شده دو گونه^(۱) اثر در عالم اطوار و ادوار ازو پیدا می شود یکی ظهور و اظهار یعنی بیدامی و پیدا کنندگی چنانچه در محسوسات و انوار مویدا است، و یک اثر دیگر از آن در سریان مذکور شعور و اشعار است یعنی دانستن و دانایانیدن چنانچه در فهم کردن و گفتن روشن و هید است.

و اول طرف ظاهر آن / ۱۲۱ و در ب / اقتضاء مذکورست . و دوم طرف باطن، و هر گاه که این تقسیم روشن شود معنیء عاشق و معشوق و اشتقاق هر دو از عشق ظاهر شود، و بیان مناسبت میان این^(۲) هرد و معنی و میان لفظ عاشق / ۵۸ و در / و معشوق ظاهرست نزد هوشمند^(۳) زیرا که لیکن اینجا نکته ای هست که معنی جدد که بزبان اصطلاح در دیباجه بیان موقوف آنست هر آینه آنرا نیز مقدم داشته تحقیق باید کرد، و آن اینست که هرد و چیز که در^(۴) میانه ای ایشان در عالم ظهور نزدیکی نباشد بلکه^(۵) دوری و تقابل بود چنانچه سبیدی و سیاهی و مرگ و زندگی و هستی و نیستی البته میانه ای^(۶) این هرد و چیزی دیگر بالضروره پیدا شود. که جامع صفات آن هرد و باشد چنانکه رنگ سبز و سرخ که جامعست میانه ای سفیدی و سیاهی و خواب که جامعست میانه ای مرگ و زندگی و امکان که میانه ای مرگ و زندگی و امکان که جامعست میانه ای هستی و نیستی ، و آنرا بزبان اصطلاح برزخ می خوانند

- (۱) ب . نوع (۲) در ا . ثبت نیست . (۳) ب . هوشمندان .
 (۴) در ب . ثبت نیست . (۵) ب . بلك . (۶) ب . میان .

چنانچه ناظم بد ان اشارت کرده در آنجا که گفت :

بیت

از صفای می و لطافت جام درهم آمیخت رنگ جام و مدام
همه جامت و نیست گویی می^(۱) با مدام است و نیست گویی جام
ناهوار^(۲) رنگ آفتاب گرفت رخت بر بست^(۳) از میانه ظلام

۵۸ ظ د ر ا / روز و شب هم آشتی کردند

کار عالم از آن گرفت نظمام^(۴)

/ ۱۳۱ ظ د ر ب / هرگاه که این نکته روش گشت . پس پوشیده نماند طالب
فطن که میانه ای این دو طرف متقابل که عبارت از عاشق و معشوقست البته
جامعی^(۵) باشد، و آن اول برزخیست که جامعست میانه ای ظاهر و باطن^(۶)
چنانچه هیچ چیز از صوت و معنی فرو گذاشت نکرده که آنرا در خود بخودی
خود ننموده و آن حضرترا بزبان اصطلاح حقیقت محمدی خوانند، و ازوجه
چیست^(۷) درینجا همان خواسته، و درین حضرت چون مرچه هست همه عین
خودند تفرقه و تمییز که کارخانه ای ظهور و اظهار بی نفاذ حکم ایشان
صورت نمی‌دهد آنجاراه ندارد.

شعر^(۸)

أنا أنت فيه و نحن أنت و أنت هو فالكل^(۹) في هو هو فصل عن وصل

(۱) ب . دمی . (۲) ب . ناموا

(۴) این بیت در ب ثبت نیست . (۵) ب . جامع .

(۶) أ . باطن و ظاهر . (۷) ب . حبیب .

(۸) در ا ثبت نیست . (۹) ب . و الكل .

بیست (۱)

چون به بیرنگی رسی کان داشتی موسی و غرعون دارند آشتی

در آینده آن اقتضاء مذکور از حضرتی (۲) دیگر که در آنجا از ظاهر جدا

گردد، و عین از غیر متمیز شود نا گزیر خواهد بود. / ۵۹ و در آ / آنرا نفس

رحمانی خوانند، و طرفین او را یکی قوس و جوب و دیگر قوس امکان و برزخ

جامع میانه ای ایشانرا قاب قوسین، و حقیقت آدمی در اصطلاح عبارت از وست

مرگه که این (۳) اصطلاحات برین وجه روشن گشت هنگام آن شد که شروع در

ترجمه ای نیاجیه :

رود .

الحمد لله الذي نور وجه حبيبه بتجليات الجمال فتلا نوراً . و أبصر ضيه

۲۲/ (و در ب / غایات ال کمال ، ففرح به (۴) سرورا .

یعنی سیاس خدا بپرا که روشن گردانید ذات ، و حقیقت دوست خود را به

پیدا کردن جمال خویش ، پس آن حقیقت درخشیدن (۵) گرفت از روی روشنی،

و غایت هویدایی، و در آنجا پدید سر انجامهای کمال هر چیز پس بس

منبسط گشت از روی شادمانی .

و تحقیقش آنست که ستایش هر کس عبارت از اظهار کمال اوست پس

چندانکه اظهار کمال بیشتر کند آن ستایش بلند تر باشد از برای این

ممنف خدایرا ستایش به پیدا کردن حقیقت محمدی کرد که (۶) اظهر همه

کمالات / ۵۹ ظ در ا / درود رجست و ازین رو معبر بوجه شده تا ستایش او تمام

باشد، و همه ستایشها را جامع، و چون حقیقت محمدی را تمام جمعیتست که

هیچ مرتبه بلکه هیچ چیز نیست که درو پیدا نیست بی حجاب تفرقه و تمیز

بس غایت کمال هر ذره ای از ذرات کاینات صورت و معنی بنماید، و نمودن

(۱) در ب نیست . (۲) ب . حضرت . (۳) در نیست .
(۴) در نیست . (۵) ب . درخشیدن . (۶) در نیست .

شده می توان گرفت یعنی برزخ جامع میان احدیت و وحدانیت^(۱) که حقیقت محمدی عبارتست از آن . و چون این حقیقت را دو صفت لازم است :

یکی: کمال ذاتی که غنای مطلق تابع دارد.

دوم: کمال آسمایی که ظهور در مراتب الهی و عوالم کیانی بر مترتیبست بهر دو اشارت کرده .

چه آنجا^(۲) که گفته: فتلاً نوراً اشارت ب صفت اولست . چه معنی درخشیدن او آنست که همه مراتب را در خود بنمود بی آنکه محتاج ب تنزل مراتب الهی و علمهای ۶۰ / ۱ / ۱۲۲ و در ب / امکانی گردد . اینست مراد از کمال ذاتی و غنای مطلق چنانچه گفته :

بیــــــــــــت

گر بنگرم در آینه عکس جمال خویش گردد همه جهان بحقیقت مصورم
و آنجا که: و أبصر فیہ غایات الکمال . اشارت ب صفت دوم است که ذکر آن رفته چه معنی دیدن ؟

حق آیتهای^(۳) کمال را شعور بر ظهور خودش است در همه اسماء اعیان^(۴)

عالم بر خودش چنانچه اقتضای نهایت استعدادات هر یک است، و مآل قابلیت و کمال آمادگی ایشان .

و چون تجلی اول را بدین صفتها بیان بطریق رمز و اشارت کرد بتجلی دوم نیز اشارت می کند .

آنجا که می گوید ففرح به سرورا و تحقیقش آنست که در تجلی اول چون

= و هندوستان به چاب رسیده است . (د . زهراي خانلري: فرهنگ ادبیات

فارسی دری، تهران ۱۳۴۸ هـ . ش . ص . ۲۶۶ - ۲۷۰) .

(۱) در ب ثبت نیست . (۲) ب . اینجا .

(۳) ب . غایتها . (۴) ب . اسما و اعیان .

حکم اجمال وجودی ، و یسود غالب بود بر تفصیل علمی، و نمود و شعور اوبکمال اسمایی اقتضای تفصیل علمی، و نمود کرد هر آینه آن شعور مذکور مستتبع تجلی دیگر شد که حکم تفصیل، و نمود بر اجمال و بود غالب باشد بر مثال نفس که از اندرون متنفس بیرون آید/ ق ۱۱ و درأ/ و در هر مخرجی صورتی خاص بگیرد و بدان حرفی کامل شود که او را معنی مستقل باشد، و آثار مترتب، و بواسطه ای بیرون آمدن این نفس . آن معنی که در باطن نفس زنده می بود ، و او را اندوه کن می داشت . بصورت حروف ظاهر منبسط گردد، و متنفس از آن ۱۲۲/ظ در ب / کربت و اندوه خلاص شود . و ازین رو او را نفس رحمانی خوانند پس معلوم شد که، ففرح به سرورا اشارت بدین مرتبه است .

بیــــــــــــــــت (۱)

آفتاب رخس چو کرد ظهور عالم اندر نفس هویدا شد

و چنانچه در تجلی اول حقیقت محمدی ظاهر شد درین تجلی حقیقت آدم می و سایر انبیاء دیگر ظاهر گشت . پس ازینجا روشن و مبین گشت (۲) که حقیقت محمدی را رتبت پیشی و تقدم است بر آدم و غیره چنانچه فرموده ای: کنت نبیا و آدم بین الماء و الطین (۳)

یعنی من در منصب نبوت متمکن بودم، و حال آنکه آدم میان آب و جوب و طین امکان بود ازفحوای این بیان روشن گشت که عدادت/ ۱۱/ظ درأ/ صفت ظهور و اظهار (۴) و پیشوایی دست جمعیت وجود از آن حضرت خدمی محمد است .

(۲) ب . شد .

(۱) ا . نظم .

(۴) درب . ثبت نیست .

(۳) مزیل الا لباس ج ۲ ص ۱۷۱ .

يعني سخن مي گويد با من اولاً: در هر خاموشي (۱)، وبعد از آن در هر گويائي که دست بغمزه‌هاي چشمان، و ديگر بشکستن ابروان مي تواند بود که اين سخن بر ظاهر محمول باشد. يعني سخني که بيان توحيد مي کند مخصوص انسان و زبان او نيست، بلکه بزبان: *أدطقنا الله الذي انطقن كل شي* (۲). هر چه دست از جمال و غيره همه با من درين سخن سابقند چرا که در مرتبه خود تقدم و پيشي دارند، و سخن ايشان اولاً بنقوش صور کونسي و حروف (۳) کثرت امکانيست که بر لوح عيون وجودي، و جواهر اصلي ايشان کشيده اند و بعد از آن بنقوش اشغال و احوال که بر صحايف ملابس حاجيه اي صورت بسته که در صلي کسر هريك، و ضم آن بد بيگري فتح ابواب ان بيان مي شود و مي تواند بود که حمل اين سخن بر مراتب اصلي (۵) وجود کنند مرتبه اي صامت.

حمل بر تعيين اول مي توان (۶) کرد، و ناطن بر تعيين دوم که قابل قول گن هم آنجا ثابت شده، و غمز/ ۶۲ ظدرأ/ عيون اشارت بمرتبه اي ارواح که اعيان موجودات در آنجا ظاهر شده، و کسر حواجب اشارت بدیگر مراتب که صور حاجيه نمي شود. فتح باب معني صورت نبندر، و اين که گفته:

مصراع

داني چه حديث مي گذد در گوشم

تفصيل آن سخن است / ۱۲۵ ظدر ب / چهار اصول تحقيق روشن شده که بيان تمام توحيد آنست که بر تنزيه و تشبيه باشد چنانچه ذوق کمالی ختمی از آن تعبیر نموده، و فحواي: ليس كمثله شيء و هو السميع البصير. (۷).

(۱) ب. خاموش . (۲) فصلت ۲۱ . (۳) ب. بنقوش و حروف .

(۴) ب. بنقوش و صور کونسي که . (۵) ب. اصل . (۶) ب. توان .

(۷) الشوری ۱۱ .

مبین گشته از آنجا بلطیند. و چون ابیات مشعر بطرف جمعیت بیشتر است
از برای این تخصیص حدیث باینها کرد.

قوله: لا مشاحة فی الألفاظ.

هر چند در تعبیر معانی بالفاظی که دلالت بدان می‌کند جای مناقشه

و مضایقه نمی‌باشد در قانون توحید^(۱)، و لیک شك نیست که هر عبارتی که

مطابق صور/۶۴ و درأ/منزله ای آسمانی، و عبارت معربه ای قرآنی باشد و منطبق

اقوال بر اقوال، و احوال ختمی محمدی علیه الصلوة و السلام، و موافق کتاب

و سنت او بود^(۲) دلالت آن بر اصل معنی توحید راست نرآید. و فهم تمام معنی

از آن عبارت معربه روشن تر باشد، وجه تطبیق لفظ حب برین^(۳) معنی،

و بیان اصل آن در عبارات کاشفه ای ختمی در مطلع کتاب روشن شده

حاجت بتکرار بیان^(۴) نمی‌داند.

بیت

هر زر که نه سکه ای قبولش دارد در دار عیار معرفت نستانند

قوله^(۵): و بیان سیراودر اطوار وادوار.

همانا معلوم شده باشد ترا که تا بیان تدریه حق و طرف وحدت ۲۶۷ اودر

ب/ ذاتی بتحقیق تشبیه و کثرت اسمائی بوجهی که مشعر بمبدأ و مجاد تواند

بود منضم نگردد آن بیان مشعر بتمام معنی توحید نباشد. هر آینه این حقیقت

مذکوره را واجب باشد که بسیار مراتب جلایی و استجلایی که اطوار وادوار

بدان اشارت کرده، و عوالم کونی و الهی بعبارت/۶۴ درأ/استید اعنی

و استقراری آن خواسته روشن گرداند چه اصل حقیقت وجود بر سایر مراتب

و تدرجات بطریقه

(۱) أ. توحید. (۲) ب. باشد. (۳) أ. تطبیق حب باین.

(۴) أ. بتکرار بیان. (۵) در همه صفحات ب ثبت نیست.

است هم بر آن عدد نهاده شد تا موافقت و مطابقت متحقق گردد، و چون کمال معرفت بروجبه مطابقه ای^(۱) مذکور آگاهیست از یگانگی حق تعالی بوجهی که از تفرقه ای آغاز و انجام و یگانگی مبدا و معاد خالی نماند از برای آن مصنف بعد از تبیین معنی عشق چنانچه در دیباجه بروجبه مشروح ۱۲۷ مادرب / آنست

ذاتا و حکما و عینا روشن گردانند.

تلبیه (۲)

در بیان مبدأیت عشق ووجه تقدم او بر عاشق و معشوق ذاتا، و آن در تعیین اول صورت بنده چنانچه تحقیق آن در بیان دیباجه روش گشته.

قره (۳) : و ما الوجه إلا واحد إلی آخره.

یعنی بر مجالی نفس الأمر بمنصات واقع از یک رونیت. این قد رست که چون^(۴) در مطبوره ای / ۶۶ طدرأ / کثرت آیهنهای مدارک و مشاعر را مقعد گردانی و آماده داری. هر آینه در^(۵) یکی رویی نماید، و رویه سبای بسیار در عالم نمایش هویدا گردد.

لعه ای هر :

سلطان عشق إلی آخره.

در بیان ظهور عاشق و معشوق از عشق وجودا، و تقدم او بر ایشان حکما،^(۶) موطن آن تعیین دوم است. چنانچه تحقیق آن نموده شد در طی بیان دیباجه.

لعه ای سوم :

عشق هر چند دایم خدا را إلی آخره.

(۲) ب. مطابقت.

(۳) ب. لعه.

(۴) ب. چون تو.

(۵) ب. هر.

تا غایت بیان ظهور عاشق و معشوق از عشق در تعینات جلایی که آنرا
حضرات خوانند از آنرو که ظاهر از مظهر جدا نیست کرده، و ازینجا باز
بیان آن ظهور مذکور در تعینات استجلایی که عالم خوانند اورا که ظاهر از
مظهر متمیز ست و جدا خواهد کردن بترتیبی که در آن ۱۲۸ و در ب / تعینات
واقع است و آیینہ کنایت از عالم است.

فوله: أأنت أم أنا إلی آخره.

یعنی آیا تویی یا من این عین جامع که عالم بیکبار عبارت از آنست ،
و عین عاشق نیز همین که در عین من پیدا شده ۱۶۷ و در ا / عذد تقابل القابل حاشا
از من که اثبات دوکنم یادر نظر همین بین من چون دو بینی باشد. و چون این
مشهد وحدت حقیقی خواهد بود که مسلک خاصه ای ورثه ای ختمیست و مسر
طایفه ای از طالبان کمال که متوجه صوب تحقیق آن شده اند تا غایت از
سرحد حقیقت آدمیت که قاب قوسین (۱) و جوب امکان است ، و محصل
تمایز ظاهر از مظهر نگذشته اند، و قوت سلوک ایشان بیشتر از آن نبوده.
و لهذا تارة قائل بنور و ظل شده اند و تارة بوجوب و امکان. در مصراع
دومین نوع تعریضی بدان طایفه می کنند، و چون ایشان علی اختلاف طبقاتهم
دو صنفند: بعضی اهل انظار برهانی اند. و بعضی اهل اذواق عیانی می توانند
بود. که تکرار حاشای تنبیه بدان باشد.

قولہ: فالبحر بحر إلی آخر البیتین.

یعنی دریای وحدت اصلی و بود برمهسان قرار دریائی خود ست که بود

بیت ۱۲۸ ط در ب /

بر میان قطب و برمهسان محور

آسمان همچنان بجای خودست

(۱) النجوم ۹

و اینکه می نماید بر روی دریا از / ۷۷ طدرأ / حوادث گوناگون اکوان و الوان موجهای اوست از روی اسمای الهی و جویهای اوست از روی حقایق امکانی پس باید که ترا محبوب شگرداند. این شکلهای که توهم یکی از آنهای و مشاغل و مماثل آنها از آن حقیقت واحد که درین شکلهای ظاهر گشته، و بدین شکلهای (۱) بر آمده چه بدرستی که اینها بوشش آن حقیقتند باید که برتو پوشیده نمایند، و از نظر تو پوشیده نگرداند حقیقت را.

معنی ای چهارم :

غیرت معشوق آن اقتضا کرد ای آخره.
در بیان خصوصیت تعیین معشوقی و ظهور سلطوت جلال اولیت وحدت عزت آثارش.

قولیه : ظهرت شمسها غیبت قیها والی آخره.
یعنی چون آفتاب وحدت و بود از افق عین من که عاشقم ظاهر شد من غایب کرده شدم درو بیت :

روی صحرا همه چون برتو خورشید گرفت
گر تواند نفسی سایه صحرا شد
و چون آن آفتاب تابیدن من بود و آن / ۶۸ و در الیبرتو من بودم.
قولیه (۲) : تبارک الله و اربت ای آخره.

یعنی بزرگوار که بپوشانده عین خود را بپوششهای عوالم امکانی پس / ۱۲۹ و در ب / نداند خدایرا مگر خدای هر طرف خواهی گیر که بدرستی که خدا بحکم فرموده ای : فاینما تولوا فقم وجه الله (۳). همانجاست، و هر چه خواهی کو که فرموده : ان الله واسع علیم (۴) هر چه گویندگان می گویند گنجانی آن دارد .

(۱) درب ثبت نیست .
(۲) سورة البقرة ۱۱۵ .
(۳) أ. شعر
(۴) سورة البقرة ۱۱۵ .

لعمريه اي پنجم :

محبوبدر آيينه إلي آخـره .
دربيان خصوصيت تعين عاشقي و ظهور قابليت و فروتني او از طرف
كثرت احتياج اطوارش .

قوله : لا يتجلي في صورة مرتين إلي آخـره .
يعني خدای تعالی بحکم كل يوم هو في شأن (۱) دوبار در يك صورت نمايد
خود را ، و برد و كس بيك صورت ظاهر شود .

ممرع

مريك ازباده نسيتي د يند
قوله : عباراتنا شتي إلي آخـره .

يعني عبارات دقايق اشارات عاشقان در بيان حسن معشوق هي شمار
و پراكنده است / ۶۸ ظ در / و ليكن حسن در آن پراكنده گي جمعيت و در
عين آن كثرت صاحب وحدتست ، پس همه را مقصد اشارت ، و مقصود
دالت همان جمال باكمال حضرت ذو الجلال باشد .

قوله : مثل القلب كريشه في فلاة الأرض إلي آخـره .
يعني مثل قلب انساني در صحراي اطلاق به برگي مي ماند كه در بيابان
بي پايان باد انرا بدست تصرف خود گرفته ازو بيشت (۲) بروسي كرداند
قوله : رِقّ الزجاج إلي آخـره .

۱۲۷ظدر / ترجمه اي آن مصنف بنظم گفته :

بييت

از صفاي مي ولطافت جام
در هم آميخت رنگ جام و مدام
همه جامست و نيست گويي مي
با مدامست و نيست گويي جام

(۲) ب . پشت .

(۱) الرحمن ۲۹ .

لمعنه اي نهمتم

نهایت این کار إلی آخره.

در بیان ظهور کل واحد از عاشق و معشوق بطور یکدیگر، و عدم تقید هر يك بخصویت مذکوره اي (۱) خودی.

قول: رأیت ربی بعین ربی إلی آخره.

یعنی دیدم رب خود را هم بیچشم خودش بعد از آن پیر سیدم از ۱۷ و در ۱۷/ که کیستی تو گفت این صورت در مقام قرب نوافل است که حق آلت ادراک عید باشد و مدرك آنجا عبدست چنانچه (۲) فحوای حدیث:

ادراک عید باشد (۳) مشعر بدان است. چه ضمیر فاعل یسمع بعید می رود با وجود آنکه سمش عین حقت شنوده عبدست. و فحوای فرموده ای: فأجره حتی یسمع کلام الله (۴)

هم از مقام این قرب مذکور است چه بسمع او کلام او توان شنود. و سماع حقت اگر مثال سمع الله لمن حمده که عبد آلت باشد، و حق سماع که صورت قرب فرایض است بدین أمثلة ضم می کرد (۵). هر آینه سخن جامع ترمی آمد فاما در مصراعی که ختم لمعه بدان کرده عذر آن خواسته.

لمعنه اي هفتم:

/ ۱۴۰ و درب / عشق در همه إلی آخره.

در بیان ظهور عشق باطلاقه در سایر مظاهر و بروز او بکسوت معشوقی بر سایر مشاعر.

قول: کیف ینکر العشق إلی آخره.

- (۱) ب. مذکور. (۲) أ. چون آنچه. (۳) البخاری ص ۱۲۹
(۴) التوبة ۶. (۵) ب. کسر.

کلمات کاینات باعث برانبساطی و تجلی دیگر می شود تا همه را بخودی خود
 شان بکمال خاص بخود شان رسانند تا هر یکی در مرتبه ای خود بخاصیت
 کمال خودش ممتاز گردد تا کمال ذاتی که اثر حضرت اولیست بکمال اسمایی
 که آن اثر مذکورست و محبر بتجلی ثانی شده مکمل گردد، و این که گفته:
 فرح به سرورا اشارت بدین تجلی/ ۱۲۲ ظدرب / انبساطی کرده که اورا
 نفس رحمانی خوانند چنانچه بدان اشارتی رفته، اینست ترجمه ای ظاهراً
 این سخن. (۱)

ثاماً بیان تحقیق اشارت آن و دقایق عباراتش آندست که بیشتر اصلهای
 این علم درین دیباجه ذکر کرد بطریق / ۱۰ و در / رمز د ایما چنانچه اهل آن
 فهم توانند کرد چه (۲) رسم این طایفه همینست که معانی را بطریقه ای
 خفی و اشارات لطیف ادا کنند تا دست تصور هربو الهوسی بدامن ادراک
 آن نرسد. بیست (۳)

پیام اهل دلست این سخن که سعدی (۴) گفت

نه هر که گوش کند معنی سخن دانست

اما بیان بعضی ازجوه اشارات که فقرات دیباجه بر آن مذهبیت:

اولاً: از حمدی که برین کرده اشارت بتعین اول و تجلی که در آن مرتبه واقع

(۱) درب ثبت نیست. (۲) ا. که. (۳) درب ثبت نیست.

(۴) سعدی (ف: ۱۶۹۱ یا ۱۶۹۰). مشرف الدین بن مصلح الدین سعدی شیرازی.

ازبزرگان و نوابخ شعر و ادب ایران. در حدود سال ۱۰۶۰ هـ. در شیراز

متولد شده، و تحصیلات خود را در همان شهر آغاز کرده سپس به بغداد

رفته و در مدرسه ای نظامیه کتب فضائل کرده است. پس از فراغت

تحصیل عزم سفر کرد، شام، فلسطین، آسیای صغیر و شمال افریقا

را سیاحت نمود، و در حدود سال ۱۰۵۴ هـ. بمولد خود مراجعت کرد.

و در حدود ۱۰۶۹ هـ. وفات یافت، از آثار وی کلیات چندین بار در تهران

یعنی چگونه عشق در صدد آنکار و انکار کرده شود، و حال آنکه در وجود نیست الا عشق اگر عشق ندیدی ظاهر نشدی ۶۷ ظ در ا / آنچه ظاهر شده است، و او در همه ساریست، بلکه خود همه است.

بیهیت

عشق با ماست (۱) وین سخن زنهفت من برون آورم چو موی (۲) از ماست نیست بی زیده ای شیر اشارت کن که کد امست شیر و زیده کجاست قولیه: فیه نقل فؤادک إلی آخره. یعنی دل خود را بهر جا که خواهی نقل کن، و جا بیگردان که دوستی و عشق تعلق بهمان محبوب اولین دارد

مصراع (۲)

دلبر اگر مزار بود دل بران
 قوله: (۴) و کل مغری بمحبوب إلی آخره.
 یعنی هر که قریفته شده است بمحیوبی، و فرمان برداری او می کند یکسر بحکم فرموده ای: قضی ربک ألا تعبدوا الا ایاه. (۵) فرمان برداری تسو می کند، و بندگی توجامی آوود، و لمی نمی دانند.

بیهیت

اگر کافر زیت آگاه گشتی
 کجادر دین خود کم راه گشتی
 قوله: (۶) شکل ملیح حسنه / من جمالها إلی آخره.
 ۱۴۰ ظ د را / یعنی هر خوبرویی را که پیرایه ای حسن را سر مایه ای بازار

- (۱) آیا باست . (۲) ب - مو . (۳) درب ثبت نیست، ا - ع .
 (۴) ا - قوله منه . (۵) الا صرا ۲۲۰ . (۶) ب ثبت نیست، ا - قوله فیه .

د لرباني کرده، اين پيرايه از خزانه اي بي گرانه اي جمال مطلق پيش او عاريت است خواه / ۷۰ و درأ / که بر سر بازار ظهور و ذکورت باشد، خواه در گنج بيغوله اي خفا، و انوثت، و تمام تحقيق اين سخن در شرح قصيده اي نظم الدر (لابن الفارض) بطلبند که بفارسي اتفاق تحرير آن شده.

قولش: من عشق و عفت و کتم و مات (۱) ايلي آخره.

يعني هر کس که رابطه اي محبت رابا محبوبي (۲) محکم کرده، و بمرتبه اي عشق رسانيد و جناب محبوب را از آن بلند تر دانست که تطلقات اسباب صورتني و تلوثات آلايش غايات او کرد سر اذق جلالش تواند گشت.

و اين نسبت مذکور بکتمان و پوشش از هر نظر نگاه داشت از تعلق اغيار و نسبت ايشان، و بعد از آن بمعني موت که تمامي کار زار عشق در استيصال تعين عاشق، و افناي مابه الامتياز بد ان صورت مي بندد متحقق شد.

هر آينه آن موت او (۴) در حالت شهادت و کمال مشاهدت واقع گردد چه در اصول اين طايفه مقررست که سه شمشير ست عشق را در قطع مابه الامتياز عاشق و افناي او يکي آنستکه / ۷۰ ظ درأ / نسبت او را از متعلقات نفس خودش که مقتضاي شهوات، و امنيات اوست قطع کند، و عفت / ۱۴۱ و درب / کنایت ازوست.

دوم آنست که نسبت او را از معشوق هم قطع کند، و کتمان اشارت بدانست و سوم نسبت او را از خودي خودش هم قطع کند، و موت عبارت از آنست چنانچه تحقيق آن در شرح قصيده مبسوط گشته از آنجا فهم تفصيل آن طالبند.

(۱) حديث صحيح نيست، و تفصيل آن در مزيل الالباس ج ۳ ص ۲۶۳-۲۶۴ لطفاً

بنگريه (۲) ب . با محبوب .

(۳) ب . اشارت صوري . (۴) درب ثبت نيست .

لمعنه ای هشتم :

محبوب یادر آئینه صورت ای آخره .
در بیان مجالی معشوق ، و تحقیق ظهور او تارة در صورت جزئیة ای
محسوسه ، و تارة در معانی کلیه ای معقوله ، و تارة در جمعیه ای احاطیه ای
مشهوده ای که مخصوص بقلب انسانست .

قولـــــــــــــــــه : ظهرت لمن أبقیت إلی آخره .

یعنی پیدا شدی هر آنکس را که باقی گردانیده اورا بعد از غذای خودش
پس او معرا و مجرد باشد از صورت کونی عدمی که نمود هر چیز بد انست
چرا که صورت نمایش او توئی .

مصراع (۱)

چو آمد روی مه رویم که باشم من که من باشم

/ و در ا/ قوله : إذا جاء نهر الله إلی آخره .

مثلیست نهر عیسی جویدیست در بغداد^(۲) که بنای زراعت بیشتر مواضع آنجا
بر آن است . هر گاه که باران بسیار شود، و سیل از هر طرف^(۳) درد جمله
و فرات جمع گردد، و مزارع ایشان از آن سیراب شود^(۴)، این مثل گویند .

لمعنه ای نهم :

محبوب آئینه ای محبتت ای آخره .

در بیان اثر شهود کز واحد از عاشق و معشوق در یکدیگر^(۱) (ظ درب /
و تمیز میانه ای آنچه کز واحد را از مطالعه ای نیگري حاصل می گردد، و
غایت آن مطالعه و مشاهدده .

قولـــــــــــــــــه : شهدت نفسك إلی آخره .

(۱) ا . ع . و درب ثبت نیست . (۲) معجم البلاد ان ج ۵ ص ۲۲۱ .

(۳) درب ثبت نیست . (۴) ب . کردد .

یعنی مشاهده کردی تو که محبوبی خود را در اعیان ما که عاشقانیم، و حال آنکه ذات تو واحدست^(۱) و کثیرست از روی او صافی که در مرایی عاشقان ظاهر شده. او سمایی که صورت آن شده، و ما هم تو که محبوبی خود را مشاهده کردیم بود از کثرت اسمایی اعتباری عینی واحد، که بدان مرایی^(۲) وراثی پیکانه شود، و در اینجا نکته ای نازک هست که / ۷۱ ظ درأ / تحقیق آن در مبوطات کرده شده.

قوله: انما یتدین الحق عند اضلال الرسوم.

یعنی حق بوحدهت حقیقی خود گاهی ظاهر و مبین گردد که رسوم عادی و اضافات جعلی کثرتت متلاشی و مشحول گردد.

بیت

تا تو باشی و او جدا باشد آسمان از زمین و نور از فی
نقش خود بر تراش و او را باش تا شود جمله ای جهان یک شی
معه ای هم

ظهور دایم صفت محبوبیت الی آخره.

در بیان تمییز میان آثار خصوصیت معشوقی و عاشقی که ظاهر می شود در عین^(۳) عاشق که عالمش خوانند بدین عرف، و تحقیق مبداء هر یک.

قوله:

ولدت أمي أباما إن ذا من أعجبات / ۱۴۲ / و درأ /

و أمي طفل صغير في حجور المرضعات

یعنی مادر^(۴) در قابلیت اولی که هر چه هست در ولادت وجودی از بطن

(۱) أ - واحد ست بالذات . (۲) ب - مرثی .

(۳) در أ ثبت نیست . (۴) در ب ثبت نیست .

او پدر آمده پدر خود را یعنی آنکه مرجه هست حتی قابل^(۱) ولادت ظهور در عالم از ظهر او پیدا شده بزاده، و آن عبارت از ۷۲ درأ/فاعلت ، چرا که قابل در ظهور بصور مقبوله ای خودش در عالم که ولادت ظهورش است^(۲) محتاج بفعل فاعل و ظهور اثر اوست^(۳)، و حال آنکه فاعل مذکور یکی از فرزندان قابل اولدت که مادر وجودی همه است. و این سخن از آن منصورت لیکن بتقریب بحث او راستست. چرا که عین عاشق که قابل، و آینه است حکم را که مبداء و اصل اسمت که ولادت ظهور هر کس بدانست ظاهر گردانید، و بزاد چنانکه بر زبرک پوشیده نماشد.

قوله..... فيه^(۴): إذا طلع الصباح إلي آخره.

یعنی هر گاه که صباح فیر راح مطلع کوس ^{و افق} دمیدن گیرد هوشمندان عالم هوشیاری با بیخبران گوی مستی در اثر نور آن صباح بکسان کردند. چو آفتاب می از مشرق بیاله بر آید فسانهای نمایش که هست جمله سر آید قوله: انما الصباح و المساء لمن بتقید إلي آخره.

یعنی در عالم تقابل دو^(۵) رنگی صباح و مسا نباشد کسی الا که^(۶) مقید شود بصفت مبداء تفرقه و تمیزست^(۷) الا^(۸) کسی که هست دریا نوالش ۷۲/ظ درأ/ ۱۴۲ ظ درب/ سر بمطموره ای صفات فرو نیارد در مسارج او راکش دورنگی متقابلین نماید.

بیت..... (۹)

چون به بیرنگی رسی کان داشتی موسی و فرعون دارند آشتی

- | | | |
|-------------------|--------------|-------------------------|
| (۱) ب. قابل در. | (۲) ب. آذنت. | (۳) ب. و ظهور اثر اوست. |
| (۴) درب ثبت نیست. | (۵) ب. ودو. | (۶) ب. نباشد الا کسی. |
| (۷) ب. و تمیزست. | (۸) ب. لیکن. | (۹) درب ثبت نیست. |

بد انك میان صورت و آینه ای آخره .

در دفع شبهه ای چند که سالکان ای الله را رومی نماید، و بدان در
ورطات حلول و زندقه و الحاد می افشند .

قولش : فالعین واحدة و الحكم مختلف ای آخره .

یعنی هر چه در عالم (۱) امکانیه بر مشاعر حسی ظاهر می کرد (۲) البته او را

عینی و حقیقتی که بودان از آنست ، و حکمی و تعینی که نمود او از آنست
نا گزیر خواهد بود . هر گاه که آن مفهوم گشت مبین کرد (۳) زیرا که عین
هر چیز از آن رو که عینست یکیت و حکم اوست که مختلف می شود و متکثر
می نماید چنانچه درین مثال ظاهرست .

آفتابی در هزاران آبنگینه تافته بس بزرگ هر یکی تابعی عیان انداخته
جمله یک نورست لیکن رنگهای مختلف اختلافی در میان این و آن انداخته
قولش : لا لون فی النور ای آخره .

یعنی نور را که عین است / ۷۲ و در / درین مثال (۴) مذکور هیچ رنگی نیست

لیکن زجاج را رنگی هست ، و چون شعاع او را پیدا می کند نموده می شود که
آن نور رنگین شده است ، و تعیین که (۵) نور قابل و پذیرای رنگ نیست .

مبحث ای بارزدهم :

بر هر که تحقیقت ای آخره .

در بیان وصول سالکان در تمامی سیر ای الله و شروع ایشان در سیر فی الله
و تحقیق آن .

- (۱) ب . عالم .
- (۲) ب . می گردد .
- (۳) ب . گردد .
- (۴) ب . میان .
- (۵) ازینجا درب ثبت نیست .

قوله : فيه خلوت بمن أهوي إلي آخره .

یعنی خلوت کردم با آنکه دوست می داشتم پس چون در آن خلوت که هر گونه مدارک و مشاعر چون رباب نبود اورا یافتم غیر خودم نبود چه در دیده بین من روشنست که اگر غیر من بودی وجود او صحیح نبود.

بیت

غیر از هر چه هست بازوی بود ما و من قصه ای مجازی بود
قوله تعالی : یوم نحشر المتقین إلی الرحمن وفداً (۱). یعنی روز قیامت
که متقیانرا کرده گروه بسوی رحمن کنیم.
لمعه ای سیزدهم :

محبوب هفتاد هزار إلی آخره .

در بیان حجب نورانی و ظلمانی که مداخل سفر مذکور شد/ ۷۷۲ در /
و تمیز میانه ای آنها بحسب مشارب .

قوله فيه : لقد بطنت ، فلم تطهر إلی آخره .

یعنی پنهان شدی از چشم ظاهر بقیان و ظاهر نمی شوی سر خداوند پنهانی
راو چگونه در یافته شود کسی که بعین بیننده پنهان شود .

لمعه ای چهاردهم :

محب و محبوبرا دایره فرض کن إلی آخره .

در بیان تمایز قوس و جوب امکان از یکدیگر و تحقیق معنی قاب قوسین
و آذنی و تمیز میانه ای ایشان .

قولیه : و من بعد هذا ما تدق صفاته .

یعنی بعد ازین مرتبه مقامیست که صفات او در غایت دقت ، و نهایت
خفاست ، و آن چیزست که پوشیدن آن فکوهیده ترست در حمای جلان او
(۱) مریدم ۸۵ .

مسموع (۱)

کس رادل دمد کین واز گوید فدعه مصونا بالجلان محجبا

لمعه ای پانزدهم :

سحب سایه ای محبوبست إلی آخره.

در بیان فعل محب، و چگونگی اضافه هر چیزی بدو، و تحقیق سعادت

و شقاوت.

قولیه: فلا عبث إلی آخره.

در شرح قصیده تحقیق آن رفت.

قولیه: وغني لي مني قلبي / ۷۴ و درأ / و غنيت إلی آخره.

یعنی سرود گفت از برای من محبوب من، و آرزوی دل من، و من هم

سرود را چنانکه او می گفت. می کفتم و مادران مقام بودیم که ایشان بودند.

و ایشان هم در آنجا بودند که ما بودیم.

لمعه ای شانزدهم :

یک استاد إلی آخره.

در بیان مثالی که بدان روشن گردد که چگونه کثرت اشکال مختلفه در

وحدت واحد حقیقی اثر نکند، و درعین کثرت واحد بهمان وحدة حقیقی خود

باشد که بود چنانچه مؤدای: کان الله ولم یکن معه شیء، و الان کما کان

است. قوله: و کل الذي إلی آخره.

هم در شرح قصیده تحقیق آن بطلاند.

قوله تعالی: إن ربك واسع المغفرة (۲).

یعنی پروردگار تو فراخ بپوشش است -
قوله تعالی: و الله خلقکم و ما تعلمون (۱).

یعنی خدا شمارا آفریده است، و آنچه کرده ای شمارت، پس همه
بیکبار آفریده ای او باشند.

قوله تعالی: یحیی بماء واحد و نفضل (۲).

یعنی پرورش کاینات بیک آب می شود، و لیکن ۷۲ ظدر/ زیادتی
و انفارت در خورد نهایی ایشانست که بعضی ملاحیت غذایی شرف دارند،
و بعضی نه، و تحقیق این سخن را مجالی باید.

لعمریه ای فدهم :

معشوق بر لحظه از دریچه ای آخره.

در بیان تنوع بچوه جمال معشوق، و عروج عاشق در آن بر مراقی کمال
خود تحقیق استعداد او مر آنرا و بیان تفاوت مراتب مرکس در شهود اصل
آن استعداد . قوله: ما یرجع الطرف، عذ ای آخره.

یعنی دیده ای همه دیده از دیدار محبوب در وقت آنکه ریحیق دیدن و
ادراک در قدح حدق گردان باشد باز نمی آید بمن تا بسوی او باز گردد از
سر اشتیاق.

بیهی

دیده را کار همینست که دلبر ببیند گر نبیند چه بود فایده بینائی را

قوله: شربت الحب ای آنسره .

یعنی شراب عشق را در کوس مراقی جمال با کمال معشوق آشامیدم کاسه

ای بعد از کاسه ای پس شراب بر آمد و نه تشنگی من

قوله: لبس بینی و بین ربی فرق إلا انی تقدمت بالعبودية .

(۱) الصافات ۶۶ . (۲) الرعد ۱۰ .

یعنی بقدم ذاتی و شاعلیت موقوف بوجود نیست چه همچنانچه وجود یک
پرتو است از آثار جلالش عدم نیز از آن روکه مقابل وجود واقع شده ضرورت
چنین خواهد برد.

پس هر دو مخلوقیت مشترک باشند، و شک نیست که خالق مقدم بر مخلوق
خواهد بود، غرض هریک ۷۶ و در آ/ ازین بزرگان از نهایت بینش خویش نشانی
داده اند، و از مبدا آفرینش عبد خیری، و آنچه مصنف تحقیق میکند که حق
تعالی در عالم غیب در عین بنده استعدادی ظاهر کرد تا بدان تجلی عینی قبول
کند، و آن عین هم استعداد تجلی دیگرست إلی غیر النهایة.

هم از اجمال و ابهامی خالی نیست چه بمجرد این که عالم غیب گفت ازین
لفظ تحقیق مبدا نمی شود یا غشور بر تحقیقی که در فصوص الحکم درین
معنی شده نیافته بوده است یا حکم وقتی مقتضی اظهار آن معنی هنوز نبوده چه
در فص اول که تحقیق معنی قابل می کند روشن می گرداند که استعداد عبده
قابلیت او از فیض اقدس است.

و بیان این سخن آنست که هواشوی و نشانی که از مبدا اقدس در صد
ظهور و صدور می آید خواه آنرا تجلی نام کن و خواه فیض اول از دو قبیل است
یکی: آنکه حکم وحدت و قهرمان او غالب باشد چنانچه تمیز و مغایرت
میان مفیض و / ۷۶ در / مفاض علیه و فیض صورت نبندد، و این را فیض
اقدس خوانند یعنی باکثر از آن که آمیزش مغایرت و تمیز پیرامون جلال
او تواند گشت و قابلیت بنده و استعداد او ازین فیض است.

دوم: آنکه وحدت بدین غلبه نباشد چنانچه مغایرت صورت بندد، ولی در
تعیین و تمیز نه در وجود، و این را فیض مقدس می خوانند، یعنی باک از
آنکه واسطه ای میان مفیض و او باشد در وجود عین ثابت ای بنده، و وجود او
ازین فیضست، و تمام تحقیق این سخن را بسطی بیشتر در کارست در شرح
فصوص الحکم بطلبند چون امر تحقیق مبدا از مطالب مهمه بود. حکم وقت.

آن شد که سخن باره ای بلند ترک از آنچه در متنست روشن گردد، و گرنه
معهود این تعلیقات غیر اینست .

قوله: شهدت ولم ألاحظ إلي آخره .

یعنی دیدم و فکر ستم محبوبرا و شکر ستم نگر ستمنی که یکبار نگر ستمه
بودم جوز جمالرا تجلیات غیر متنامی است، و آن نگر ستمن پس عاشق را که دایم
شاهد بود، و در گز مشهود/۷۷ و در ا/ و مشهود نبوده چه دایم مشهود متجرد می گردد
از روی مشهودی هر بار بر رنگی بت من روی نماید .

معنی ای بیچدهم :

عاشق با بود و نابودإلی آخره .

در بیان سبب حرکت عاشق، و طلب او و تحقیق دوام آن حرکت و ترقی
او إلي ابد الابدین .

قوله: والأذن إلي آخره .

یعنی گوش گناه باشد که عاشق دیدار گفتار احوال معشوق شود بیشتر از
آنکه چشم از دیدار لطایف منار او بهره ور گردد .

مصراع (۱)

دل عاشق تمت و دیده نادیده ترا

قوله: إن المحب إلي آخره .

یعنی عاشق سرگشته دایم کرد کوی محبوب گردد، و خاک مشکبوی اورا ببیند .

بیــــــــــــت

طواف حاجیان در کعبه باشد طواف عاشقان در کوی جانان

معنی ای شوزدهم :

عاشق راد لیست إلي آخره .

(۱) آ . ع .

در بیان فراخی حوصله ای عاشق و کمال قابلیت او، و تمامی سعت و گنجائی

او، و تحقیق معنی قلب، و بیان وحدت حقیقی او.

قول: المحدث إذا قورن إلي آخره.

یعنی نوباده ای درخت حدوث هرگاه ۷۷٪ در آن که مقارن مستقر اصلی

و ارض قدم گردد او را اثر نماید سایه یا آفتاب نباید راست.

قول: ووسعني إلي آخره.

معنی این حدوث مبارک آنست که نگذجانید مرا زمین امکان حوادث قرین

من و نه آسمان و جوب قدم قرانم، و گنجانید مرادل جمعیت نشان بنده ای که

مجمع البحرین، و جوب و امکانت، و ازین رو فرموده که میان دو انگشت واقع

شده از انگشتان تنوعات رحمانی، و تقلبات اطوار زمانی که هر چنانچه می

خواهد او را می گرداند.

(۱)

دلم قرار در آن زلف بی قرار گرفت

لعنه ای بیستم :

عشق سلطنت و اشتغال إلي آخره.

در بیان تقسیم عشق صفات وجودی را بمعشوق و صفات عدمی را بعاشق و

تحقیق معنی فقر و مراتب فقر، و بیان الفقر سواد الوجه فی الدارین (۲)

قول: الفقر احتیاج ذاتی إلي آخره.

یعنی فقر عبارت از احتیاجی ذاتیست هر آینه متعلق آن متعین نباشد

بلکه بسائر اشیا احتیاج او باشد از برای آنکه فقر کمال بندگیست و بندگی

۷۸٪ در آن بی احتیاج صورت نبندد و تمام تحقیق این سخن آنست که بنده

بودن شخص عبارت از بی اختیاری اوست، و چون بنده ترقی نماید در مراقی

(۱) ا. ع. (۲) این حدیث موضوع است. (کشف الخفا ج ۱ ص ۱۳).

کمال بندگی آن بی اختیاری احتیاج شود این احتیاج ذاتی او شود چنانچه حیوانیت که ذاتی دیگر اشخاص است. و این کمال بندگی را فقر خوانند و این را نیز بدایتی هست و نهایتی بذاتیش احتیاج مطوعت که ذاتی او باشد. و این معنی وقتی صورت بدهد که شخص در بند آن باشد که اضافه چیزی بخود کند تا در آن چیز احتیاج او ثابت گردد. و چون هیچ چیز ندارد در همه محتاج باشد، و معنی احتیاج مطلق ایست، ولیکن این چون بکمال خود متحقق گردد، و بداند که چون هیچ ندارد آن نسبت، و همی نیز که مبداء احتیاج او شده هم نباید که باشدش پس چون بدین مقام رسید بکمال نیستی، خود متحقق گشت احتیاج نماند استغنا لازم آید.

مصراع (۱)

همه باشی چو هیچ کردی تو

آن کمال فقرست / ۷۸ در / و ازین حرف روشن می شود معنی اذاتم الفقر فهو الله ، و کاد الفقر أن یکون کفرا .
دیگر اشارت که درین باب صادر شده تحقیق بسط آنرا مجالی پیش ازین بایستی .
قوله : متی عصفت إلی آخره .

در شرح قصیده مبین گشته .

لعمري ای بیست و یکم :

عاشق باید که بی غرض إلی آخره .

در بیان سلوک عاشق و تمیزی که او را گزیر نیست از آن در سلوک یعنی تفرقه میان بعض اعمال که مرضیست شرعا و بعضی که نا مرضیست و تحقیق آن بحسب مشارب .

(۱) أ. ع .

لمعه ای بیست و دوم

شرط عاشق آنست إلي آخره .

در بیان معنی تکلیف عاشق سالک و افعال و اعمال و احتجاب معشوق

ازو بوعد و وعید و تحقیق معنی، قرب در غین بعد که برومترتست .

قوله : النار سوط إلي آخره .

یعنی آتش حرمان و سوزش هجران تازیانه ایست از آن عشقراکه ساده

ای استعداد عاشق را در حرکت آرد تاره نورد . مراقی قریش تیز کام گردد

و بسوی معشوق بشتاید .

مصراع (۱)

در عشق زنده باید کز مرده هیچ نایند

قوله : آرید وصاله إلي آخره .

یعنی من عاشقم وصال او می خواهم که معشوقست ، او دوری من می خواهد

پس حکم قهرمان عشق بر من این شد که من ترک مراد خود کنم از برای آنچه

او خواسته یعنی آن خواهم که او خواهد .

بیست

اگر مراد توای دوست نا مرادی ماست دگر مراد دل خویشتن نخواهم خواست

قوله : لأنني في الوصال إلي آخره .

یعنی من از برای آن فراق را دوست می دارم ، و آنرا بهتر از وصال میدانم

که در وصال من بندگی ام از بندگان نفس خود چرا که در خدمت خود

ایستادگی نموده ام ، و مراد او باور رسانیده ام ، و در دوری و هجران بنده ای

مخدوم و محبوب خردم که مراد او را ایستادگی می نمایم و شک نیست که

بمحبوب مشغول شدن ، و در بندگی او ایستادگی نمودن بهر حال که باشد

بهتر از مشغول بنفس خود شدنست و مراد اودادن و اگرچه این حال گران

(۱) ع

است / ۷۹ ظ د ر ا / مگر آنست بر نفس، ولیکن حکم عشق اینست .

بیت

مگس قند و پروانه آتش گزید هوس دیگر و عاشقی دیگر است
معنی ای بیست و سوم :

عشق را آتش است إلی آخره .
در بیان کمال تجرید و تغرید عاشق و انقطاع او را از همه حتی معشوق
نیز و تحقیق وحدت ذاتی عشق .

قوله : فَنَسِيهِم بَأْتُونَمَائِدَ .
معنی آیت نسوا الله فنسيهم ^(۱) اینست . که خدا را فراموش کردند و خدا
نیز ایشانرا فراموش کرد . و این اشارت است بهرد و شمشیر عشق که قطع
ما به الامتیاز می کند اول از معشوقی و بعد از آن از عاشقی .

معنی ای بیست و چهارم :

طلب بر جست وجودی إلی آخره .
در بیان آنکه صفات وجودی که راست عاشق راست از معشوق بامانتست
پیش او و تحقیق آنکه تبادل میانه ای ایشان در صفات و اسماء واقعست .

معنی ای بیست و پنجم :

محب خواست که بعین الیقین إلی آخره .
در بیان تفرقه میان علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین و بیان مراتب
عشق در آن اطوار / ۸۰ و در ا / قوله .

قوله تعالی : و لکن لیطمئن قلبی ^(۲) إلی آخره .

(۲) البقرة ۲۶۰ .

(۱) التوبه ۶۷ .

شعور بمبداء خود دارند و از مظهریت خود او را باکی او از آرایش آن مظهریت آگاهند، ولیکن برین شعور خود آگاهی ندارند، و نمی دانند که می دانند چنانکه فحواي و لکن لا تفهمون تسبیحهم (۱).

مفصح بدانست و خصوصیت آدمی آنست که بداند و دانایی خود نیز بداند. و یقین عبارت ازینست، و کمال این مرتبه حق الیقین است چنانچه در غیر این مجال تحقیق آن شده.

لمعه الی بیست و ششم :

محب چون خواهد الی آخره.

در بیان کمال شهود عاشق و خلوت او در عین جلوه و هستی او در عین نیستی.

قوله : أنتی للربوبیة الی آخره.

یعنی ربوبیت حق را سرریست، و آن سر آنست که موقوف بر عبودیتست

و محتاج بدو که اگر آن سر ظاهر شود ربوبیت باطل گردد، چراکه عبودیت

صفت عبودیت / ۸۰ ظ در / و عود بر قرار بر عدم اصلی، خودست پس هرچه

موقوف بر دو صفت او (۲) / ۱۴۲ و در / باشد بطریق اولی که معدوم باطل

باشد.

قوله : نحن فی اکمل السور الی آخره.

یعنی ما در کاملیتن انبساطی و سروریم، ولیکن بشما تمام می شود سرور

و انبساط مطلق.

بیست

عروس حسن ترا هیچ در نمی باید بگناه جلوه مگر دیده ای تماشای

(۲) در ب ثبت نیست .

(۱) البقرة ۲۶۰

عاشق را طلب شهود وجود بهر فناست الی آخره .
در بیان مبدا، شهود عاشق و تحقیق آنکه چگونه شاهد مشهود میتواند شد .
قولش : بدالك سراً الی آخره .

یعنی ظاهر شد پرتوی سری که دراز کشید پنهانی او و روشن بر آمد (۱)
صبحی که توبودی تاریکی او پس تویی برده ای دل که او را از خود غیب در
حجاب کردی، و اگر نه بودی این مهر تعین و هستی که حجاب شده بر منطبع
نشـدی .

لمعه ای بیست و هشتم :

معشوق چون خواهد که عاشق را بر کشد الی آخره .
در بیان تبدیل صفات / ۸۱ و درأ / عاشق و بقای بعد الفنا وصول او بمقام
فرق بین الجمع و موطن تکمیل و ارشاد و تحقیق معنی خرابات و خراباتیان
که آن عبارت از عالم وحدت حقیقی است .

خراباتیست بی حدویی نهایت نه (۲) آغازش کسی دید و نه غایت
اگر صد سال دوری می شتابی نه کس و نه خود را بازبانی
قولش : اناهموی الی آخره .

یعنی من آنکم که دوست می دارم، و آنکس که دوست / ۱۴۳ ظدرب / میدارم
هم منست، هر چند یک اقتضا داریم، و لیک دریک بدن ظاهر شده ایم، و این
سخن تماماً از عکس است پیش متفطن چنانچه در جایش تحقیق شده .
قواه : من کل معنی لطیف الی آخره .

(۲) ا. تانه .

(۱) ب. بر آید .

یعنی اسباب بزم جمعیت عاشقان رهیده مهیا و آماده است چه از هر معنی .
 لطیف که در خمخانه ای قابلیت بجوش ادراک رسیده قدحی می گیرم، بیس
 در عالم معنی که عبارت از خراباستت خمهای حقایق و معارف همه بر شراب /
 ۸۱ ظ در / این بزم خانه ای منست، و هر گوینده کد در عالم کون که بنخمت
 حرکات متنوعه در زمزمه ای اظهارند.

همه (۱) مطربان این بزم جمعیت من اند، و مراد طرب می آرند.

قولہ : الحمد لله إلي آخره

یعنی سپاس خدایر ابر آن نعمت که مرا ضفدع سان در بحر معرفت خود
 جای داده است که اگردهان اظهار یازمی کند بر می گردد از آب حقایق آن
 و همه عالم از آن خبر می یابند، و اگردهان بر هم می نهد (۲) و در (۳) اندرون
 می گیرد از کربت و آندوه و آن هلاک می گردد.

بیت

مشکل همه اینست که مامشکل خود را گفتن نتوانیم و نهفتن نتوانیم

تم ضوء اللغات

بالتماس الطلبة وغير ذلك من الإشارات بتوفيق الله مفيض الكمالات في شهر
 سنة خمس عشرة (۴) و ثمانماية (۵) ، و الصلوة علي محمد منبع السعادات ، و علي
 آله و أصحابه أجمعين (۶).

(۱) ب . م . (۲) ب . نهد . (۳) أ . دور .

(۴) أ . خمس عشر . (۵) این تاریخ فراغت از تالیف کتاب است و در ب

ثبت نیست . (۶) ب . مفيض الكمالات و الصلوة علي محمد منبع

السعادات و علي آله و أصحابه خير البريات لسنة ۸۴۴ ببلدة هراة .

اول : به زبان فارسی :

أ- مخطوطات :

ضوء اللغات : از تالیف عاشق الدین :

۱ - نسخه ای ضمن مجموعه در سنه ای ۸۴۴ هـ : نوشته شد، متعلق بکتابخانه

ملی مصر بشماره ۲۲ مجامیع فارسی طلعت .

۲ - نسخه ای دیگر ضمن مجموعه در سنه ای ۸۶۲ هـ : نوشته شد، متعلق

بکتابخانه ای ملی بشماره ۵ مجامیع فارسی طلعت .

ب - چاپها :

۲ - تاریخ ادبیات در ایران : د. ذبیح الله صفاء تهران ۲۵۲۵ شامشاهی

جلد سوم، بخش دوم.

۴ - تاریخ نظم و نثر فارسی : سعید نفیسی اشتیانی، تهران ۱۳۴۴ هـ . ش .

۵ - حبیب السیر : خواند امیر، تهران ۱۳۴۹ هـ . ش . ج ۲ .

۶ - سبک شناسی : محمد تقی بهار، تهران ۱۳۴۹ هـ . ش . ج ۲ .

۷ - فرهنگ ادبیات فارسی دری : زهرا خانلری، تهران ۱۳۴۸ هـ . ش .

۸ - نجات الانس من حضرات القدس : عبد الرحمن جامی، بتصحیح و مقدمه

و پیوست مهدی توحیدپور، تهران د . ت .

دوم : به زبان عربی :

۹ - رسالة سريال البال لذوي الحال : ركن الدين علاء الدولة السمناني،

ترجمه و دراسة د. شعبان ربيع طرطور، دار المعارف ۱۹۸۷ م .

۱۰ - رسالة شق القمر و بيان الساعة : صائغ الدين علي تركه الاصفهاني،

- ترجمة ودراسة د. شعبان ربيع طرطور، سوماج ١٩٨٧م.
- ١١ - صحيح البخاري، القاهرة د. ت .
- ١٢ - فهرس المخطوطات الفارسية التي تحتفظها دار الكتب حتي عام ١٩٦٢م .
القاهرة ١٩٦٧م .
- ١٣ - كشف الخفاء و مزيل الالباس عما اشتهر من الاحاديث علي السنة
الناس : اسماعيل بن محمد الجراحي العجلوني، حلب و القاهرة د. ت .
- ١٤ - معجم البلدان : ياقوت الحموي، بيروت د. ت . ج ٥ .
- ١٥ - المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الكريم: محمد فؤاد عبد الباقي ،
القاهرة د. ت .